

سويه دوم

شب وحشتناک

PRATHAM BOOKS
storyweaver

التعليم | education
فوق | above
الجميع | all



نویسنده: سلام انگلیس
مترجم: فرید احمد کریمی

THE YALDA HAKIM FOUNDATION
Educate-Empower-Inspire

شرح داستان

هنری و دوستانش یک روز شام به پارک خرابه می روند و خانه ویران شده را پیدا می کنند. آنها با یک چیز عجیب روبرو می شوند.

لغات و آواز شناسی مقدماتی

خرابه

خر - ا - به

بچه ها خانه خرابه را پهلوی پارک پیدا کردند.

گشودن

گ-شو-دن (باز کردن)

آنها زنجیر تاب خوره را را باز کردند.

فریاد زدن

فر-یاد-ز-دن

بچه ها با شنیدن صدای ترسناک فریاد زدند.

خون آشام

خون-آ-شام

یک گله خفاش های خون آشام ناگهان از پهلوی آنها عبور کردند.

گلاب گفت: «هارون، ما را کجا بردی؟». «من مطمئن هستم که ما قرار نیست اینجا باشیم.»

هارون گفت: آرام باش. «طفل نباش! اینجا فقط پارک است.»

مریم گفت: «این پارک متروکه است، اینطور نیست؟ ما اجازه نداریم اینجا بازی کنیم.»

هارون گفت: «این متروکه نیست. فقط این رقم است که دیگر کس به اینجا نمی آید. ما باید اولین کسانی باشیم که در سال های اخیر به اینجا می آییم.»

گلاب گفت: «مردم شهر گفتند هرگز
به پارک متروکه نروید. که جن و
ارواح زده است.»

هارون گفت: «جن و ارواح زده
نیست. ارواح حتی واقعی نیستند. می
فهمم بخاطریکه من هرگز کدام یکی
را ندیده ام. بیا کمی ساعتیری کنیم.»

مریم گفت: «خوب، نمی تواند آنقدر
بد باشد شاید هارون درست می
گوید. ما می توانیم اینجا بازی کنیم.
این خطرناک نیست.»

گلاب هنوز مطمئن نبود، اما به هر
حال او هارون را دنبال کرد.



بچه ها خیلی زود یک یخمالک و گازک را یافتن. گازک به دور میله فلزی پیچیده شده بود، طوریکه سال ها از آن استفاده نشده بود.

هارون گفت: «بیایید طرف گازک مسابقه دوش می دهیم.»

گلاب گفت: «نظر خوب است. کسی که باخت باید زنجیر را باز کند.»

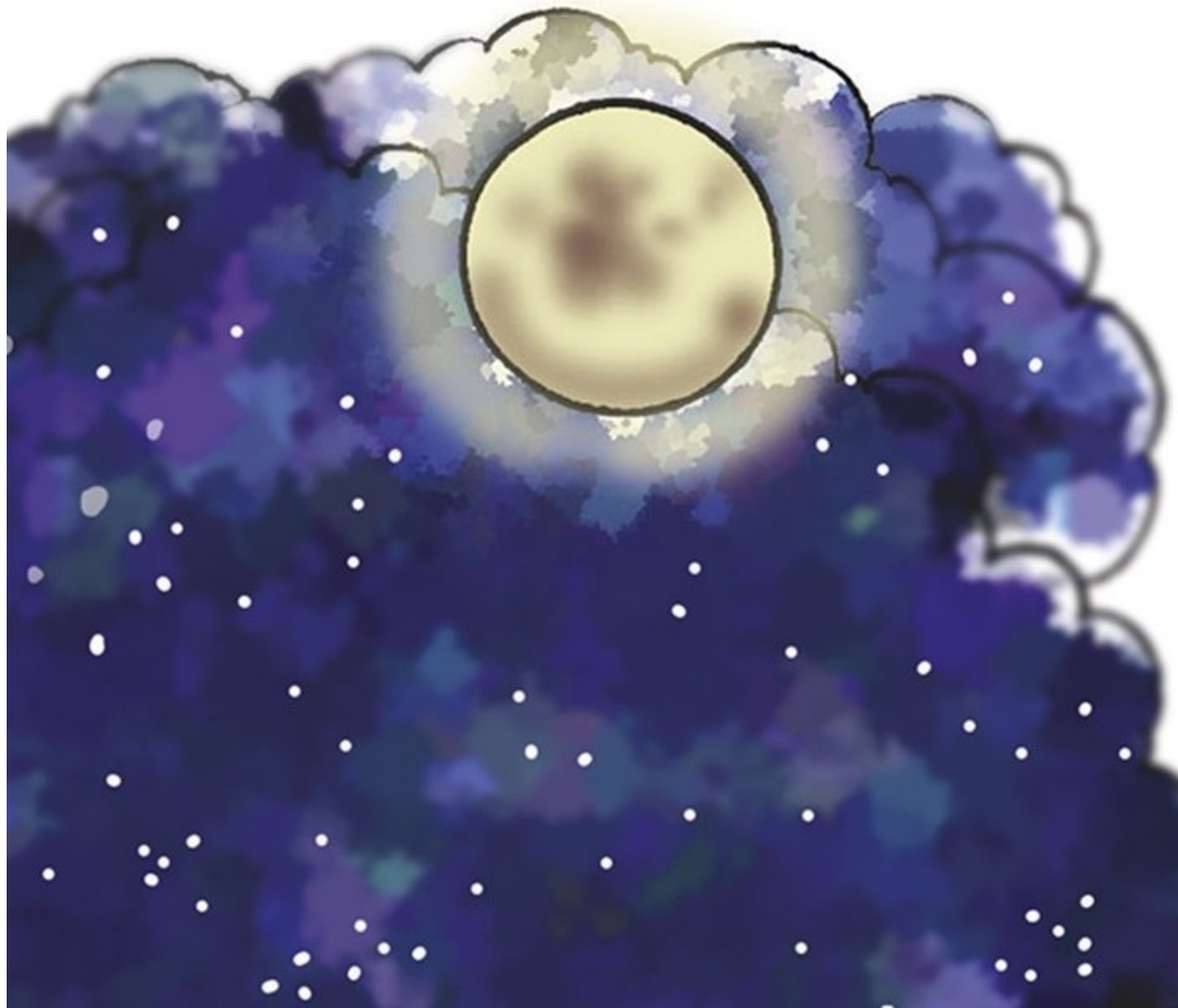
مریم در حالیکه دست هایش را باز کرد و دوید گفت: «من هر دو شما را شکست میدهم!»

مریم گفت: «به مهتاب نگاه کن.»
بچه ها نفس نفس میزدند.

هنری گفت: «معمولاً آنقدر بزرگ
نمی باشد.»

گلاب گفت: «این باید یک مهتاب
بزرگ (مهتاب ۱۴) باشد. این
زمانی است که مهتاب در
نزدیکترین فاصله خود با زمین
قرار میگیرد، بنابراین در آسمان
بزرگتر معلوم میشود»

مریم گفت: «من به یاد ندارم که
اینقدر غبار آلود بوده باشد.»



بچه ها به بازی در اطراف گازک و
یخمالک مصروف شدند، رقصیدن،
آواز خواندن و قصه ها را تا شب
ادامه دادند. تقریباً وقت خانه رفتن
بود، اما هارون بچه ها را قانع
ساخت که بمانند.


هارون طرف مهتاب دید و ابرها را
دید. اما مهتاب پشت ابرها نرفت.
پیشروی ابرها بود. هارون احساس
کرد چیزی مشکل است.

هارون در حالیکه بچه ها را از کنار پارک به یک منطقه جدید می برد، گفت: «اوه، این خانه متروک است.»

گلاب گفت: «هارون، اینجا جای خوب نیست. به هیچ وجه اجازه حضور در اینجا را نداریم. ممکن است خطرناک باشد.»


هارون گفت: «آرام باش. چرا باید از خرابه های قدیمی ترسید؟»

«اگر همین حالا به خانه نرویم، همه ما دچار مشکل خواهیم شد. و اجازه بازی مجدد با هم را نخواهیم داشت.»



هارون گپ های گلاب را نادیده گرفت و شروع به جستجو در بین خرابه ها کرد. گلاب در نزدیکی خانه منتظر ماند، آنقدر ترسیده بود که به داخل خانه نرفت. هارون یک چکش پیدا کرد و شروع به کندن زمین کرد.


او در حالیکه به یک چیز سخت فلزی برخورد کرد، گفت: «هی، من چیزی پیدا کردم. من فکر می کنم این یک (سیف) قدیمی است. ممکن است پول داخلش باشه گلاب، همراه کمک کن!»
اما گلاب جواب نداد. «گلاب؟ کجا استی؟»



ناگهان یک تکه سفید با سوراخ ها
ظاهر شد.

او صدا کشید: «اووووه!». برو!
«برو!»

هارون چیغ زد: «ارواح!» چکش
را انداخت و چشمانش را از ترس
پت کرد.



ناگهان یک گروپی از
خفاش‌های خون آشام از کنار
او عبور کردند و سایه کلان
را سر ویرانه ها راه انداختند.

هنری با گریه گفت: «نی!»
فکر می کرد خفاش ها به او
حمله می کنند. صدا کرد
«گلاب، مرا از اینجا بیرون
کن!»

گلاب آمد از دست هارون
گرفت و بیرون کشید و همه
به خانه رفتند.

روز بعد، هارون ماجرا را برای
دیگر دوستانش تعریف کرد. او
درباره سیف و بعد از آن دیدن روح
و خفاش های خون آشام توضیح داد.

هارون گفت: «فکر می کردم جانم
در خطر است. من خیلی شجاع
بودم.»

مریم گفت: «نی، تو نبودی. من
ترس را در چشمان تو دیدم.»
«چه؟»

مریم گفت: «روح - من بودم که تکه
پوشیده بودم.»

هنری گفت: «اما مهتاب چطور؟»
هیچ کس نتوانست جواب بدهد.

سوالات بعد از مطالعه

رفتن به پارک خرابه در فکر چه کسی بود؟

بچه ها در مورد مهتاب به چه متوجه شدند؟

صفحه ۹ را دوباره بخوانید. بپرسید: گلاب به هنری توصیه چه کار را کرد؟

صفحه ۱۱ را دوباره بخوانید. بپرسید: هارون در خانه خرابه چه دید؟

صفحه ۱۳ را دوباره بخوانید. بپرسید: مریم به چه چیز اعتراف کرد؟

نظر شما در مورد رفتن بچه ها به پارک خرابه چیست؟

سوالات رهنمودی

۱. آیا تا به حال کدام دوست یا عضو خانواده خود را فریب داده اید؟ شما چه کردید و ترسانده اید؟ آنها چگونه بود؟
۲. آیا به ارواح اعتقاد دارید؟ چرا؟ چرا نی؟
۳. مهتاب ۱۴ چیست؟ و مهتاب آن شب چه ویژگی خاص داشت؟
۴. نظر شما در مورد کار که بچه ها انجام دادند چیست؟ آیا رفتن به پارک متروکه به تنهایی درست بود؟ آیا شما هم کار مشابه انجام می دهید؟
۵. کدام شخصیت مشابه شماست: هارون، مریم، یا گلاب؟